حضرات اہلسنت و جماعت اس رسالہ کو ہرگز نہ خریدیں ورنہ ملاحظہ کریں

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تحفۂ شیعہ

سنہ ۱۳۱۲ھ

لکھنؤ طبع شد
حیدری
در مطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمد کثیرا و الصلوة علی من ارسله بالحق بشیرا
ونذیرا و علی اهل بیته الطاهرین الذین اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد چون در بارگاه
عظمت و جلالت حضرت احدیت تعالی شانه کبر و غرور و مکر
و زور کسی پسندیده نیست چنانکه از کریمه یخادعون الله
والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم الایه
ظاهر و جلی است و عادت الهی برین جاری است که هر که در مناصب و مناقب

بزرگان دین بعضو لی حرف زند و آنرا در حق دیگران بتکلف گرداند
حضرت مقلب القلوب از صرف همین مناصب بجوغیر مناسب بنص کریمہ
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون طبل زیر گلیم او را
برزبانیه یکی از بندگان خویش الهام نماید تا به انقلاب اقوال
ملبسش تخدیع و تلمیع او را افاش نموده به جزای کردارش ساند
مصداق انجال مصدق انتقال کتاب تحفۂ اثنا عشریہ
مؤلفه جناب شاه عبد العزیز صاحب دهلوی است که مشتمل بر
مضامین متنافقه بدیعه و مشتمال بر رد ابطال علمای کرام شیعه
است با اینهمه بعضی از معتقدین شاه صاحب که باین بنده
گنهگار امیدوار رحمت حضرت باری سید ریاض الحسن
ابن المرحوم سید باقر علی النقوی البخاری غفر الله لهما معرفی دیرینه
وار در روزی در ستایش این مؤلف و مؤلفت لاف زنیها
نموده به راقم آثم گفت که تحفه کتابی است عدیم النظیر جوابی ندارد

وازہمین راہ بشیتری از علمائی شیعہ مرۃً بعد اخری از یک جواب سیر ناشدہ جوابی دیگری می آرد گفتم تکرار جواب نظر بر حصول ثواب و رضائی رب الارباب است ورنہ این تحفہ شاہ صاحب درحقیقت قابل جواب نیست بلکہ چون نسبت بدیگر کتب اہلسنت تہافت وتناقص واختلاف واضطراب درین کتاب بیش از بیش است میتوان گفت کہ تحفہ خودش جواب خویش است گفت اگر این دعوی مطابق واقع است یکدوجا در تحفہ از بن تہافت وتناقص نشان دہید وسنت بجان نہند گفتم حیف کہ قلت فرصت وضیق وقت مانع از انتجاب بالاستیعاب آنست لکن تاہم برعایت اختصار یکی از ہزار کہ می آرم وانچہ درین باب از تحفہ می نگارم بحول وقوۃ الہی از تناقص صریح وتہافت قبیح بخوبی آگاہی دہد وسلسلۂ مدح وثنائی شما وامثال شما از ہم باشد بلکہ اگر روح پرفتوح شاہصاحب بکلمہ طیبہ ہٰذا بضاعتنا ردت الینا متکلم شود عجب نباشد پس نا چار باید بخاطر

این عزیز نیز بغرض تصدیق دعوی خود تهیای انتخاب شدم
اما چون فرصت قلیل و طبیعت علیل است زیاده تر خوض و تفحص
بکار نمی رود بلکه تیمناً و تبرکاً بعدد چهارده معصومین بر چهارده
تا قصص صاحب تحفه اکتفا کرده میشود اگر هوس است همین قدر بس است
و هرگاه در ذکر این اختلافات انقلاب تقریری نظیر شاه صاحب
خود از تقریر دلپذیر ایشان اتفاق افتاد و تسهیل این و جبر تشبیه
به تحفه منقلبه و ترتیب این انتخاب بطور سوال و جواب مناسب نموده
بین کاین ماجرا عجب العجاب است که تحفه خود سوال و خود جواب است
ولله الحمد که این طلسم عجیب و نقش غریب حرفاً بحرف بنهج شگرف صورت
تحریر گرفت غایت لطف اینکه در ماه ولادت با سعادت
مهر سپهر رسالت فص خاتم نبوت و نبالت صلی الله علیه و آله وسلم
یعنی در اوسط شهر ربیع الاولی سنه ۱۳۱۳ یکهزار و سیصد
سیزده هجری حسن ارتسام پذیرفت تا به برکت وجود ذیجود حضرت

ومحبوب قلوب هر صغیر و کبیر و برنا و پیر گردد و ازین ذره بیمقدار

در جمله اعصار نشانی در اثبات تناقض اقوال صاحب تحفه دلیلی و برهانی بوده باشد

غرض نقشیست کز ما یاد ماند   که هستی را نمی بینم بقائی

التماس بخدمات حضرات اهلسنت اینکه تمهیدی که در دیباچه این رساله ذکر یافت و کتاب تحفه

را مصداق آن گفته شد موجب تحشیش خاطر یاران شاطر نشود و برین بنده عاجز گمان

تعصب و تعسف نبرد که بینی و بین الله از تعصب دور و بالقصد و الاصالة تفتیش آن

کتاب مطلوب مولف عاجز نبوده اما چون عبارات این کتاب

در ضمن اسوله و اجوبه ایراد یافته خود مثبت اختلافات است اگر این ناچیز تجویز

اختلافات آن عزیز باخبر باشد چنین اقوال مختلفه را بطور نمونه اندکی از بسیاری

انتخاب کرده بعضی آنها را در پهلوی بعضی دیگر بیارد و نقل آن اقوال حسب مقتضای حالش

بکند تا بعد ملاحظه هر شخص منصف از هر فریقی که باشد مولف رساله را در

دعواش راستگو شمارد و چه تصور کرده باشد بلکه هر صاحب طبع سلیم ازین حضرات که طبیعتش

انصاف پسند واقع شده هرگاه درین ذخیره بنظر انصاف خواهد دید اگرچه از

باشند نگویند یا در دلش باین اختلافات معترف خواهد گردید با اینهمه اگر احدی
از اذکیای این فرقه هوس توجیه تاویل هیچو تاویل در سر داشته باشد باید که توجیه
پسندیده و توجیه بیاید و از تاویل رکیک ... و علیل خود را باز دارد که قطع نظر
از تعرض و تعریض اهل انصاف مصداق تاویل القول بما لا یرضی به قائله نیز خواهند بود
چنانکه از بعضی ازین حضرات دیده و شنیده شد که در تاویل سوال و جواب ششم
چنین گفته که بلی اول مذهب شاه صاحب طهارت پوست مذبوح سگ بود من بعد از آن
رجوع نموده اجتهادیه بنجاست آن فرموده اند پس تناقض در غیر اجتهادیات باشد نه
در اجتهادیات چنانکه خود شاه صاحب در ص ۲۴۳ تحفه تصریح بآن فرموده اند
که در هر دو جانب تناقض را حق دانستن در غیر اجتهادیات قائل باجتماع نقیضین
شدن است که بدیهی الاستحاله است) انتهی و عاقلان دانند که این تاویل علیل در اینجا مساغی ندارد که
هنوز طهارت آن در فرقه حنفیه مفتی به است بیچاره شاه صاحب کجا اجتهادیه بنجاست آن نموده اند
و اگر می نمودند چرا تصریح برجوع خود از طهارت به نجاست نمی فرمودند پس حرف او قابل هیچ تاویلات
نیست و تصحیح محض است لهذا با وصف تعرض بآن فاتحه مکرر در خاتمه نیز بسبیل اجمال اتفاق افتاد والسلام علی من اتبع الهدی
والرشاد

سوال اول از تحفہ اثنا عشریہ

شاہ صاحب در باب سوم صفحہ ۱۵۵ تحفہ مطبوعہ مطبع نولکشور
می فرمایند کہ از اسلاف شیعہ جماعتی بودند کہ سید مجتبیٰ سبط مصطفےٰ
فلذہ کبد زہرا امام حسنؑ را بعد از شہادت حضرت امیرؑ باعث شدند
و چہل ہزار کس بر موت بیعت کردند و بر قتل معاویہ ترغیب نمودہ بیرون
کوفہ بر آوردند و بنیت فاسدۂ ایشان تصمیم یافتہ بود کہ آنجناب را در
ورطۂ ہلاک اندازند چنانچہ در اثنای راہ بابت تنخواہ آنجناب را
آزردہ ساختند و بقول و فعل با ادبی ادبہا بعمل آوردند تا آنکہ مختار ثقفی
کہ خود را از شیعۂ خاص قرار میداد مصلّی نماز را از زیر قدم مبارکش بود
و لعینی دیگر کلنگ بر مبارکش زد و چون نوبت بمقابلہ و مقاتلہ رسید بدنیای
معاویہ راغب شدہ ترک نصرت آن امام بحق نمودہ خسران دنیا و آخرت
برای خود اندوختند حالانکہ خود را از مخصوصان شیعۂ آنجناب و

وشیعه والد عالی مقدارش می گفتند و مذهب تشیع احداث کرده و

بنیاد نهاده انتهاست الی ان قال بلکه بعضی ازینها اراده فتک و دغا

با امام نیز در خاطر داشتند و نزد امام اینهمه فسادات و ارادات ایشان

به ثبوت رسیده و بحد یقین انجامیده بود بنابر آن حسنؑ بمصالحه درداد

و ناچار بتخلیع خلافت راضی شد۔

جواب از تحفه اثنا عشریه

شاه صاحب جواب این کلام بلاغت نظام خود در باب هفتم

عقیده ششم ص ۲۸۲ تحفه باین تقریر دلپذیر برخود داده اند

که این صلح و تسلیم حضرت امام حسنؑ بجهت قلت و ذلت وقوع نیافت

زیرا که همراه امام فوج کثیر مستعد جانبازی بود و یکدل و یکرو در نصرت

امام ساعی لیکن چون مدت خلافت که همگی سی سال بود منقضی شده بود ترک

این امر فرمود انتهی۔

سوال دوم از تحفه

شاه صاحب در ضمن سوال اول بغرض توثیق کلامی که در مقالات فاحشه
جماعتی از اسلاف شیعه ذکر یافته ایشم فرموده اند که احوال این جماعه را
سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء والائمه علیهم بتفصیل ذکر کرده در مقام
عذر از جانب حضرت امام حسنؑ در مصالحه که با معاویه نموده اند و تخلیع خلافت
تن در داده انتهی و چون این قول سید مرتضی است نزد شاه صاحب پس تناقض در
کلام شان لازم نیاید۔

جواب از تحفه

شاه صاحب در صفحه ۵۷۶ تحفه جواب این کلام خویش نیز چنین داده اند
که سید مرتضی گوید که هرچند ولایت حضرت امیرؑ متحقق بود لیکن ولایت
تام نبود بمعنی زیرا که معاویه با او همیشه در پرخاش ماند تا آنکه شهادت
یافت و اکثر شیعیان فوج حضرت امیر اولاد صحابه بودند که همه اعدای
اصحاب گذشته اند و عدل و فضل شیخین و اعوان ایشان را معتقد بودند انتهی
پس حسبة لله ساعتی از رعایت اهل ملت خویش خود را یکسو داشته

صاف صاف براه انصاف بنظر آیند که قطع نظر از عداوت جناب
ابو الحسنین این علاقه ابوت و بنوت و اعتقاد بعدل و تفضیل حضرات شیخین
مقتضی تسنن این لشکریان است یا تشیع ایشان و اینطور در طریق شیعه است
یا حضرات اهلسنت و اینها جماعتی از اسلاف شیعه بوده اند یا اسلاف
اهل سنت پس اینها را نزد جناب سید علیه الرحمه از اسلاف شیعه افزودن
اگر افترا بر سید علیه الرحمه نیست چیست پس تناقض صریح در کلام شاه صاحب
لازم باشد و برینقدر هم اکتفا نفرموده بلکه زادوا علی الطنبور نغمه
افترائی دیگر در خاتمه عبارت سوال اول چنین نموده اند که (این است
ترجمه خلاصه عبارت فصول که از کتب معتبره امامیه است) حالانکه صاحب فصول
از مشاهیر علمای مالکیه است چنانکه صاحب ذخیرة المآل گفته کتاب الفصول
المهمه فی فضل الائمة تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهیر
بابن الصباغ من علماء المالکیه انتهی پس او را امامیه فرمودن و
کتاب فصولش را از کتب معتبره امامیه قرار دادن از عجائب افادات است

حضرت پیر خرابات است که یاد از شعر شاعر میدهد بیت

از افادات شیخ ما چه عجب		گر بشاشید و گفت باز نیست

و چه قدر تصدیق عدالت و توثیق شاه صاحب میکند بهر کیف اکثری

از جماعه لشکر جناب مجتبی ازان بلا شبهه از اسلاف اهلسنت بوده اند و مؤید

این معنی است آنچه شاه صاحب در خاتمه عبارت صفحه ۲۸۴ تحفه افاده

فرموده اند که (آنچه صاحب فصول از امامیه نقل کرده که روسای لشکر امام

با معاویه در ساخته بودند و امام را بالیقین حال شان معلوم شده بود

که ایشان اراده فاسد مصمم کرده بودند که امام را گرفته حواله آن باغی نمایند

افترای محض است) انتهی زیرا که اگر جماعه مذکوره معتقد خلافت و عدل و

تفضیل حضرات شیخین و بر طریقه اهل سنت نمی بودند شاه صاحب در حمایت

و رعایت ایشان اینقدر اهتمام و مبالغه منظور نمودند که پاس ادب

فاضل کابلی اصلا منظور نمی داشتند و کلام صدق نظامش را افترای محض می انگاشتند

و هر چند بنابر غرض معلوم اینجا شاه صاحب از ذمائم لشکریان که صاحب فصول

نوشته تحاشی فرموده و آخر اقرار نموده اند ولکن بالجبار قادر مختار

در جای دیگر همین تحفه مراتب زیاده تر از صاحب فصول در تهجین

تعیین همین لشکریان داد تنقیح و تحقیق داده اند چنانچه در ص ۲۹۸ تحفه

تحت کریمه ومن یرتد منکم عن دینه الآیه چنین فرموده اند که صفات لشکریه

در مقابلین مرتدین حضرت حق تعالی بیان فرموده ضد آن صفات در لشکریان

حضرت امیر متحقق بود خائن و سارق بودند و ان الله لا یحب الخائنین

و مفسدین بودند و ان الله لا یحب المفسدین و اتباع

اولی الامر و اطاعت او نمی نمودند پس کلمه یحبهم و یحبونه اصلا در حق

ایشان راست نمی آید و بر حضرت امیر تکبر و تحکم می ورزیدند و رنج و

ایذا میدادند پس اعزة علی المومنین بل علی یعسوب المومنین

گشتند و از بغاة و خوارج می ترسیدند پس اذلة علی الکافرین

شدند و از جهاد فرار می کردند و بجای لا یخافون لومة لائم لا یسمعون

نصیحة ناصح در حق ایشان راست بود که نصیحت حضرت امیر را گوش نمیکردند

انتهی و چون لشکریان حضرت مجتبی همان لشکریان حضرت مرتضی بوده اند

چنانکه خود شاه صاحب در سوال دوم تصریح بآن فرموده اند پس خود

جناب شان در ذم ایشان هیچ دقیقه فرو گذاشته اند که طعن افترا بر بیچاره

مالکی زده اند حالانکه درین معرکه مدح و ذم خود مصداق ست

خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه بوده اند بالجمله بجهت اختلاف و اختلال

در کلمات طیبات شاه صاحب دیرینی و ملاشاگردی ست که اولاً در

یک مقام از غدر و بیوفائی لشکریان امام معصوم دقیقه فرو نگذاشتن و آنرا

به سید مرتضی رحمه الله نسبت نمودن و باز از کلام خود جناب سید در تشیع ایشان

کردن و تسنن شان ثابت فرمودن و ان بعد بمقام دیگر همین لشکریان

را بجای شیعی مثل کردن دیگر و در نصرت امام ساعی ستودن قول فصل صاحب

فصول را در ذم آنها افترا و فضول وا نمودن و بالآخر بمقام ثالث بالجمیع خود

بنفس نفیس انتقید رحریص تجدید و تنقیص شان بودن که از گفتن خائن و سارق

و مفسد و متکبر و خود سر و فارین اعزۃ علی المومنین بل علی یعسوب المومنین

واذلة علی الکافرین ہم بیاسودن نہ ہمین یک تناقض صریح است بلکہ از
وجود تناقض در تناقض دیگر و علم جرا بلا شبہہ تناقض صریح است

ہر رنگی کہ خواہی جامہ می پوش		من اندازِ قدت را می شناسم

بالجملہ درین اختلافات اینقدر خود از سپیدۂ صبح روشن تر شد کہ
این جماعت کہ حال بدمآل شان در باقی اذعای تشیع شان محض از
راہ تعصب و تعسف است و اظہار تسنن شان شے تکلف پس درینجا
این مسئلہ دیگر از شاہ صاحب معتقدین شان پرسیدنیست
کہ ہرگاہ جماعتی از اسلاف اہلسنت حضرت امام حسنؑ را برغلانیدہ بیرون
کوفہ بر آوردہ مرتکب آن شے ادبی باشند کہ در سوال اول
شاہ صاحب ذکرش بزور و شور تمام گذشت پس باز ہمراہ امام این
فوج کثیر مستعد جانبازی ہا یکدل دیگر و در نصرت امام ساعی از کجا
بہم رسید آیا ملائکہ از ملاء اعلی بنابر نصرت آنحضرت نزول نمودند یا جناب
شاہ صاحب شاید اولی یعنی مریدان جانباز و سر انداز خویش را از خاک کربلا

دہلی یا در عالم ارواح برسم الیلغار روانہ فرمودہ بود شربا از مینا بچکید
ہم نبود بلکہ مثل مشہور جا قطعہ نباشد منا دفن آمد **شعر**

نگہ دارد خدا از چشم بد کامہ زبانش را ‏ ‏ کہ طرفہ بیتکہ نازہ در گفتار می آید

سوال سوم از تحفہ

شاہ صاحب در باب دوازدہم صفحہ ۳۲۶ تحفہ می فرمایند
آرے اگر از جماعہ شام بالیقین کسی معلوم شود کہ عداوت و بغض
حضرت امیر داشت بحدیکہ تکفیر آنجناب بالعن و سب آن عالی جناب میکرد
او را بالیقین کافر خواہم دانست و چون این معنی تا حال از روی سندہای
معتبرہ ثابت نشدہ و اصل ایمان آنہا بالیقین ثابت ہست تمسک بان
داریم بالجملہ اجماع اہلسنت است برآنکہ تکفیر کنندہ حضرت امیر یا منکر
بہشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف
دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر است و چون این معنی در حق
خوارج نہروان بالقطع بہ ثبوت پیوستہ لہذا کافر میگویند و از دیگران

هرگز بہ ثبوت نرسیدہ آنہا را تکفیر نمی کنند انست تنقیح مذہب اہل سنت
درین باب و موافق اصول ایشان انتہی و تاکید و تسدید این کلام
خود در آخر کتاب تحفہ چنین فرمودہ اند کہ انکار لیاقت جناب امیرؑ
برای خلافت و بد گفتن آنجناب ہرگز از اہل شام بہ ثبوت نرسیدہ
انتہی ما ہو مذکور فی الاستقصار۔

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در باب مطاعن صد ۴۲۸ تحفہ جواب این کلام
دلفریب خود چنین دادہ اند کہ معاویہ و اہل شام را نیز در ابتدا ہمین
دعوی بود کہ قاتلان عثمان می باید سپرد و قصاص باید گرفت و سیاست
باید نمود چون از طرف حضرت امیرؑ در سپردن قاتلان عثمان بسبب شوکت
و غلبہ آنہا خصوصاً بعد از جنگ جمل و خالی شدن میدان از منازع
و مزاحم عذر رواجی بود اجابت مدعای آنہا نفرمودہ آنہا بدگمان شدہ آخرہا منکر
خلافت شدند و سلب لیاقت این کار از ان جناب و بد گفتن آغاز نہادند

انتهی بلفظه و تکمیل این جواب با صواب خود از عبارت مقام دیگر همین
تحفه چنین فرموده اند که معاویه ادعای امامت خود میکرد و امامت
حضرت امیر را منکر بود بجهت آنکه آنحضرت را متهم میکرد و بسعی در قتل عثمان
و حمایت قاتلانش و قدح حیات آنحضرت در مجالس و مکاتیب ذکر میکرد
انتهی للّٰه الحمد که ازین تقریر شاه صاحب کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار شد
که معاویه منکر خلافت حضرت امیر و معتقد سلب لیاقت این کار از جناب
و مدعی خلافت خود بود و قدح حیات آنحضرت در مجالس و مکاتیب خود
ذکر میکرد بلکه علانیه بد میگفت پس با وجود اعتراف باین امور که از
معاویه و دیگر اهل شام بظهور آمد علی الرغم آنها زبان را به بیان این کلمات
بگردانیدن که چون همین معنی در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت
پیوسته لهذا کافر میگویند و از دیگران هرگز به ثبوت نرسیده آنها را
تکفیر نمیکنند و باز بتکرار میفرمایند که انکار لیاقت جناب امیر برای خلافت
و بد گفتن آنجناب هرگز از اهل شام به ثبوت نرسیده حالانکه خود از زبان

شاہ صاحب بکمال صراحت بہ ثبوت رسیدہ و بحد یقین انجامیدہ پس

خرق اجماع اہلسنت کردن و با وصف اقرار انکار منکر این امور را کافر

ندانستن خود انصاف فرمایند کہ این اختلاف بیان شایان شان ایشان است

یا خیر بیت

ہزار بار سکوت از چنین کلام خوش است	دریں زبان بریدہ از اختلاف کلام

سوال چہارم از تحفہ

شاہ صاحب در باب دوازدہم مقدمہ ہفتم صہ ۱۲ تحفہ

می فرمایند مرد با ایمان کہ مرتکب کبیرہ شود یا بسبب غلط فہمی و شبہہ فاسد

مصدر امرے شنیع گردد او را لعن و سب جائز نیست الی ان قال و دعائے

بد و لعن کہ دور افگندن از رحمت آلہی ہست مقابلہ با امر شریعت کردن

ہست پس حرام باشد۔

جواب از تحفہ

شاہ صاحب درین مسئلہ از اصول مذہب خویش بہ مراحل دور تر رفتہ

عادت شیعه ما این گرفته در تعصب لعنت و سوم صف ۵ تحفه

جواب این قول خود بفعل صاحبزاده خلیفه چنین داده اند که (محمد بن

ابی بکر را چه از دست باید داد و زیر بار لعن شما باید گرفت) پس مثل محمد بن ابی بکر

مرد با ایمان خلیفه زاده سنیان برادر بجان برابر برادر مهربان را اگرچه

بسبب خلوص عقیدت و کمال محبت و اطاعت حضرت امیرؑ بزعم

شما صاحب معتقدین جناب ایشان مرتکب کبیره باشد یا بسبب غلط فهمی

شبهه فاسد ایشان از حرب ابن حرب بسبب مقابله زبانی و مجادله سیفی

و مخالفی مقصد را مری شنیع گردد چرا جناب شما صاحب این خلیفه زاده

خویش را به کمال غصه و طیش زیر بار لعن میگیرند و عذر ایمانش نمی پذیرند

و او را از رحمت الهی دور افگنده مقابله با امر شریعت می فرمایند و

ارتکاب امر حرام می نمایند با آنکه خود در ص ۱۵۱ همین تحفه نسبت

همین بزرگ افاده فرموده اند که چون خبر قتل محمد بن ابی بکر در مصر بحضرت

امیر رسید بسوی عبد الله بن عباس که صوبه دار بصره بود نامه نوشت

عبارت نامہ نیست اما بعد فان مصر قد فتحت و محمد بن ابی بکر

قد استشهد فعند الله نحتسبه کان ولدا ناصحا و عملا کادحا

و سیفا قاطعا و رکنا رافعا الخ بعد ازین خود ترجمہ این فقرات طیبات

چنین فرمودہ اند بتحقیق مصر فتح شد و محمد بن ابی بکر شہید شد پس نزد

خدا ثواب وی خواہم پسر خیر خواہ و کارکن و محنتی و شمشیر بران و ستون

بلند کنندہ بود انتہی الله اکبر ایہا الشیخ العزیز کسیکہ باعتراف خود شما بہ ہیچ

جلیلہ رسیدہ باشد کہ بدرجہ شہادت فائز شدہ حضرت امیر از خدا ثواب

او خواہد و او را پسر خیر خواہ و شمشیر بران فرماید شما ہمین بزرگ را زیر بار

لعن گیرید و شہادت وی را تعبیر بقتل کردہ شہادت حضرت امیر را در محاداۃ

کہ خود تقریر کردہ اید ہمچو شہادت آنحضرت در نحلہ فدک اصلا و مطلقا

نہ پذیرید فاعتبروا یا اولی الابصار ہ این کار از تو آید و مردان

چنین کنند بعض اکابر امامیہ درین باب سخنی لطیف فرمودہ گویا مکنون

ضمیر اہلسنت را وا نمودہ کہ ایشان امیر خود معاویہ را بجہت خواہرش کہ یکے

از ازواج آنحضرت صلعم بود خال المومنین خوانند از بهر آنکه دشمن علی است

اما محمد بن ابی بکر را با آنکه حسب اعتقاد شان برادر زوجه محبوبه حضرت پیغمبر

است خال المومنین ندانند از بهر آنکه دوستدار علی است حالانکه از دشمن

صحابه تا دوست صحابه فرق بسیار است جلی است و حقیر نیز میگویم بیاید

خال المومنین گفتن یکطرف شاه صاحب از اکابر خویش هم درین باره

نقل نموده قیامتی تازه برپا فرموده اند که بیچاره خلیفه زاده خویش را

با آنکه پسر خیر خواه حضرت اسیر و بران شمشیر خواسته باشند پناه بگفته اند مستوجب

لعن هم دانسته اند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا اکنون که شاه صاحب

بیان تبرا که آن از اصول مذهب خویش خود را در تبرا انداخته دائره

لعن یزید علیه ما علیه را از زمره اکابر خویش که همت بر سند این باب گماشته بهزار حیله

و حواله منع لعن و سباب نصب العین خود ها داشته بودند و منع نمایند

از جناب ایشان پرسیدنی است که آیا از اصول موضوعه اکابر اهلسنت که

در منع و عدم جواز لعن مرد مسلمان نی بلکه کافر هم تا وقتیکه موتش بر کفر معلوم نشود

نی بلکہ لعن شیطان ہم کہ بنص قرآن مجید منصوص کہ بیان علیک اللعنۃ
مخصوص ست منع نمودہ اند و خود شاہ صاحب ہم در ابتدای سوال ...
جادہ رفتہ پس آنچہ خود گفتہ اند نزد جناب ایشان مسلم ہست یا نہ در صورت
ثانیہ کمال منت و احسان ایشان بر شیعان ہرگو خواہد بود و تا قیام قیامت
بجلدوی عطای این وسعت ادای شکر بہ جناب ایشان نخواہند نمود
در صورت اولی خود بہ نسبت جناب ایشان امر یکہ نسبت بہ بیچارہ ...
خویش ارتکاب آن باین شد رمہ فرمودہ اند پیش آمدنی ہست کہ لعن مرد
مسلمانی را برخلاف اصول مذہب خود خصوصًا حدیث من لعن
مسلمًا فھو ملعون کہ نزد این فرقہ مسلم ہست جائز داشتہ این کلمہ
بتقاضای ہمت بلند بر پای خود تیر زدہ اند زیرا کہ در ینصورت تدبیر
حفظ نفس نفیس از مضمون حدیث چیست و مانع صدق آن چہ فائدہ
شریفیست اگر معتقدین شاہ صاحب بتقاضای خلوص و ارادت ایشان
این مقدار اصلاح نمایند رہین منت فرمایند خلاصہ اگر این قول و فعل شما ...

نمی بود ثانیاً ولیش بتقلید بعض اکابر قوم بهجو و هذیان و سخن پریشان گنجائش نشدی
اما چون این بزرگوار بکار خود هشیار و خیلی پخته کار است صدها اندرین
تحفه چه بلا ذکر هجو سخنهائی تهافت و پریشان که بعضی ازینها مخالف مذهب
ایشان نیز هست از خامه دو زبان نگاشته برای قول و فعل خود در نظر
اهل بصیرت قدر و مقداری نگذاشته اند و هرچند این لعین خلیفه زاده
بحمایت حضرت حفصه مشوره داده چنانکه در صفحه مذکور مسطور است اما عجب که
رعایت حضرت ام المومنین عائشه در گفتن برادرش مطلقاً نفرموده الله
اگر حضرت ام المومنین این کلمه قطیعه در حق برادر خود می شنید بالیقین بیزار از
عاق فرمودن خلف رشیدی مثل شاه صاحب که خیر التابعین زمانه اند می آمدید
و از حضرت امیر خود حسابی نیست که اولاً از دار و گیر آنحضرت بحمایت امیر خود
پروائی ندارند ثانیاً ممکن است که وقت مواخذه موالیان آنجناب
بطریق جواب چنین عذر بدتر از گناه پیش آرند که هرگاه امیر شاه صاحب
یعنی حضرت معاویه حسب تصریح شاه صاحب بجناب امیر علیه السلام گفت

اگر شاہ صاحب ہم بتقلید امیر کبیر خود و پسر غیر خود او حضرت امیر المومنین علیہ السلام
را بد گفتند چہ قباحت لازم آمد بالفرض اگر خطاست خطای اجتہادی است
کہ مثل بالا دی اول انبخطای ایشان ہم مستوجب یک اجرست نہ لائق تعزیر

در زجر بیت

بہ نیم بیضہ چو سلطان ستم روا دارد — زنند لشکریانش ہزار مرغ بہ سیخ

سوال پنجم از تحفہ

شاہ صاحب کید چہارم صد ۴۸ تحفہ در رد مذہب شیعہ نسبت
بعصمت حضرات انبیا میفرمایند کہ آیات و احادیث بیشمار ناطق
و صریح اند بصدور زلات از انبیا و عتاب الہی ایشان را و توبہ ایشان بکمال
مداہنت و اظہار زلت خود اگر در عصمت ایشان غلو نمودہ آید و صدور
گناہ مطلق از ایشان جائز نگویم در تاویل و توجیہ این نصوص غیر از کلمات
بارد و سمج بدست نخواہد ماند انتہی و ہمچنین در عقیدہ سیوم باب ہفتم
امامت تحفہ گفتہ حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفہ زمین بود

وبالاجماع مصدر گناه شد کما قال تعالیٰ وعصیٰ آدم ربه فغویٰ انتهی بقدر الحاجة

جواب از تحفه

شاه صاحب این کلام بلاغت نظام خود را در کید هشتاد و ششم

صـ ۱۱۲ تحفه چنین جواب داده اند و این وضع ایشان را ابهام

بدان باید که شخصی زلات انبیا را از قرآن مجید الفاظ نماید مثل وعصی آدم

ربه فغوی و سوال حضرت نوح در حق پسر خود و کواکب را پروردگار

گفتن و به دروغ شکست بتان نسبت بغیر بزرگ کردن و خود را خلاف

واقع بیمار وانمودن که از حضرت ابراهیم صدور یافته و قتل قبطی و کشیدن

ریش حضرت هارون که برادر کلان و پیغمبر بودند بی تاویل و تحقیق کار

حضرت موسی بوقوع آمده و گناه حضرت داؤد در مقدمه زن اوریاه

علی هذا القیاس و گوید که در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیا بتواتر و قطعیت

ثابت شده پس انبیا مستحق نبوت نبودند و اینها را اینکه دانستن خلاف قرآن مجید

کردن است این شخص مخبط تمیز اینقدر نفهمیده و پرده شقاوت بر دیده عقل او تنیده

که نصوص قطعیه متواتره بیشمار از قرآن در مدائح و بیان خوبیهای حال
و مآل آن بزرگواران و جا بجا ثنای آنها واقع است اگر در قصه یا حکمی عتاب
بر ایشان برای عبرت دیگران کرده باشند و ایشانرا تادیب و ارشاد نموده باشند
معارض آن قطعیات کثیره نمیتوانند شد و لابد آنرا محملی است نیک که دور
از مرتبه ایشان که بالقطع ثابت است نباشد. انتهی خدا را انصاف
باید کرد که شاهصاحب تصریح بصدور زلات از حضرات انبیا و عتاب الٰهی
ایشان را و صدور گناه از انبیا در کید چهارم خود فرموده و در عقیده
سوم حضرت آدم را بشهادت آیه کریمه وعصی ادم ربه فغوی
مصدر گناه وانموده فرمیدان منع تاویل و توجیه آن زلات کرده
گفته اند که در تاویل و توجیه این نصوص غیر از کلمات بارده هیچ بدست
نخواهد ماند انتهی باز در کید هشتاد و ششم همان گفته سابق را بنیاد
ساخته می فرماید که این جمیع ایشان بدان مانند که شخصی زلات انبیا را از
قرآن مجید التقاط نماید و گوید که در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیا بتواتر

وقطعیت ثابت شده پس اینها را انبیا و نیک داشتن خلاف قرآن است
این شخص بے تمیز اینقدر نفهمید که نصوص قطعیه متواتره بیشمار از قرآن در
مدایح آنها واقع است اگر در قضیه جزئی عتابی بر ایشان برای عبرت
دیگران کرده باشد معارض آن قطعیات کثیره نمیتواند شد پس غور
کرده شود که این شخص بے تمیز کیست آیا ہمان عزیز است که زلات
انبیا را که عتاب الٰہی بر آن بنا بر عبرت دیگران بوده است خصوصاً گناه
حضرت آدم مثل وعصی آدم ربه فغوی از قرآن مجید الفاظ
نموده و آنرا نصوص قطعیه دانسته و نصوص قطعیه متواتره مدایح ایشان را
العیاذ باللہ بکلمات بارده سخیف تعبیر کرده یا کس دیگر است ولنعم ما قیل ع

فان کنت لا تدری فتلک مصیبة * وان کنت تدری فالمصیبة اعظم

غالباً در ہیچ کتاب از کتب معتبره اہل سنت چنین مخالفت و تناقض که در تحفه [illegible]
است نموده باشد ازین راه اگر حضرت مخاطب در ہمچنین عدیم النظیر دانسته اند
حق بجانب ایشان است ع قیاس کن ز گلستان او بہارش را

سوال ششم از تحفہ

شاہ صاحب در کید صد و سوم ص ۱۴۴ تحفہ می فرمایند کہ شیعہ طعن کنند بر اہلسنت کہ ایشان بر پوست سگ نماز را جائز داشتہ اند جواب این طعن آنکہ آری نزد حنفیہ نماز بر پوست مدبوغ کلب کہ رطوبت آن باستعمال ادویہ و مصالح بالکلیہ رفتہ باشد جائز است بنا بر حدیث صحیح متفق علیہ فریقین است دباغ الجلد طہورہ و نیز فرمود ایما اھاب دبغ فقد طہر تا اینکہ گفتہ آرے پوست خنزیر ازین عموم خارج است بدلیل آنکہ او را در قرآن مجید بجمیع اجزائہ ناپاک گفتہ اند قولہ تع فانہ رجس و لہذا صوف و استخوان او نیز نجاست دارد و سگ را حکم خنزیر دادن بہیچ دلیل شرعی ثابت نشدہ انتہی

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در ہفوہ شانزدہم ص ۵۹۵ تحفہ جواب این افادہ عجیبہ خود چنین دادہ اند کہ پوست سگ اگرچہ سگ اصحاب کہف باشد

نجس است انتهی ماشاء الله اول در اثبات طهارت پوست سگ

آنچنان دباغت فرمودند که حکم جواز صلوة هم دران نمودند باز این همه

افادات را با این زور و شور نسیاً منسیاً کرده در نجاست پوست سگ

مطلقاً مدبوغ باشد یا غیر مدبوغ اینقدر مبالغه فرمودند که قطع نظر از

سگان دیگر در پوستین سگ اصحاب کهف نیز که بیچاره پی نیکان گرفته بود

انشاد بیت

یکجا دمی یکدم از سر شوخی قرار نیست   چون برق گرم جلوه که آن تندخوی ماست

سوال هفتم از تحفه

شاه صاحب در عقیده سوم ص ۲۸۰ تحفه می‌فرمایند که امام

معصوم بودن از خطا در علم و اجتهاد ضرور نیست و نه امتناع صدور

گناه از وی شرط امامت است آری در وقت نصب باید که مرتکب

کبائر و مصر بر صغائر نباشد که معنی عدالت است و همین است مذهب اهل السنت

انتهی بقدر الضرورت و ازین کلام شاه صاحب ظاهر است که در مذهب

اہلسنت عدالت شرط امامت نیست

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در ہمین عقیدہ بفاصلہ یکدو سطر از عبارت مذکورہ ال
جوابش ہم بدینسان افادہ فرمودہ اند کہ طالوت امام مفترض الطاعۃ بود
بنصب الٰہی و بالاجماع معصوم نبود بلکہ آخرہا معاملہ کہ با حضرت داود
کرد در عدالت او قدح میکرد انتہی و ازین کلام ظاہر شد کہ طالوت بنصب الٰہی
امام مفترض الطاعۃ بود و بالآخر عادل نماند حالانکہ عدالت را شرط امامت
دانستہ اند و ہل ہذا الا تناقض

سوال ہشتم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ چہارم صفحہ ۲۸۲ تحفہ می فرمایند امام را
لازم نیست کہ منصوص باشد از جانب خدا زیرا کہ نصب او بر ذمہ مکلفین واجب
است انتہی و ہمچنین در ہمین عقیدہ در ذکر بعضی فرق از بنی آدم مثل بنی
اسرائیل و غیر ایشان چنین فرمایند کہ در ہیچ یک ازآنہا ملوک و خلفا ئی التفرقۃ

نقض خود جواب از تحفه

شاہ صاحب جواب این افادہ خود نه یکجا بلکه سه جا در همین تحفه داده اند

اوّل در عقیدهٔ سوم این عبارت شاه صاحب که طالوت امام مفترض
الطاعة بود بنصب الٰهی قبل ازین گذشت دوم در عقیدهٔ پنجم میفرمایند
امام را لازم نیست که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد زیرا که طالوت را
حقتعالی بنفس خود خلیفه ساخت حالانکه حضرت شموئیل و حضرت داود موجود
بودند بلا شبهه ازو افضل سوم آخر جواب در کید هفتاد و یکم صـ ۹ تحفه
چنین داده اند که استحقاق امامت نزد اهلسنت اگر بنص ثابت شود آنرا خلافت
راشده گویند و اگر بعقل و قرائن ظنیه ثابت شود آنرا خلافت عادله نامند
و اگر بدون استحقاق شخصی متغلب گردد آنرا خلافت جائره و ملک عضوض
دانند و خلافت خلفای اربعه نزد ایشان خلافت راشده است پس
استحقاق امامت هریکی از ایشان بنص ثابت است انتهی درینجا بیچاره
شیعیان را همین منت بیکران جناب شاه صاحب میباشند که هرچند در ذیل سوال

دریں مسئلہ مخالفت صریحہ با شیعہ نمودہ اند لکن دریں ہر سہ تقریر پذیر

خود امام خصوصاً خلفای ذوی الاحترام را منصوص و منصوب بودن

از جانب خدا و خلافت راشدہ بودن چنین خلافت ثابت فرمودہ

نہم الوفاق بشیعیان فرمودہ اند اما این کلام در دہان و کام معتقدین

نصب امام بر ذمہ مکلفین و نبودن نص در ہیچ یکی از ینہا تلخ تراز

صبر بودہ باشد کہ بران صبر نتوانند کرد و خاک بر سر خواہند بیخت و گریبان

جناب ایشان خواہند آویخت

زین غصہ بجد گرفتادہ خلق از پی شان ذوالخندان

انگشت سبب بجہانے از گفت و شنید شان بدندان

سوال نہم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ ششم صے ۲۶۳ تحفہ تحت آیہ کریمہ انما

انت منذر ولکل قوم ہاد بعد ذکر این عبارت در جی فی الحبیر

المتفق علیہ عن ابن عباس عن النبی صلعم انہ قال انا المنذر

وعلی ہمدانی میفرمایند کہ این روایت ثعلبی ہست در تفسیر و مرویات

او را چندان اعتباری نیست انتہی ۱۲ ازین کلام ظاہر ست کہ ثعلبی نزد شاہصاحب

اعتباری ندارد۔

جواب از تحفہ

شاہصاحب تحت ہمین آیہ کریمہ بعد عبارت مذکورہ سوال در ہمین یک سطر

جوابش نیز چنین ارشاد کردہ اند و این آیہ نیز بہ سطور از ان آیات ہست

کہ اہلسنت بر ابطال رد مذہب خوارج و نواصب آوردہ اند و باین روایت

تفسیری تمسک نمودہ انتہی مقام غور ست کہ اولاً بنسبت بیچارہ ثعلبی قطعاً

فرمودند کہ مرویات او را چندان اعتباری نیست و این کلام جناب ایشان

مشعر است باینکہ استناد و تمسک بر روایات ثعلبی درست نیست و ثانیاً بلا فاصلہ

در فقرہ مابعد کلام مذکور افادہ فرمودہ اند کہ اہلسنت بر ابطال رد مذہب

خوارج و نواصب باین روایت تفسیری تمسک نمودہ اند تماشائے

این تنافت و تناقض کہ در پہلوی یک فقرہ از فقرہ دیگر واقع است دیدنیست

سے عادت گرفتہ است زبانش باختلاف فللہ درہ وعلیہ اجرہ۔

سوال دہم از تحفہ

شاہ صاحب در ہمین عقیدہ ششم صـ ۳۲۷ تحفہ آیہ کریمہ وقفوھم انہم مسئولون می فرمایند گویند کہ از ابوسعید خدری مروی شدہ انہ قال وقفوھم انھم مسئولون عن ولایۃ علی بن ابیطالب و در حقیقت این تمسکات بروایات ست نہ بآیات و حالت این روایات معلوم ست کہ نزد اہلسنت اعتبارے ندارد انتہی۔

جواب از تحفہ

اولاً ہمان جواب جناب ایشان کہ در روایت ثعلبی فرمودہ اند اینجا نیز کافی است و ثانیاً چون در تحفہ شاہ صاحب ازین جنس بسیار ہست جوابے دیگر نیز از ہمین تحفہ باید شنید کہ بکمال شدومد و طمطراق بیان کردہ اند ؎

ہر دم ازین باغ بری میرسد　　تازہ ترا ز تازہ ترے میرسد

چنانچہ در تحت آیہ استخلاف صـ ۲۹۱ تحفہ فرمودہ اند کہ اہل سنت

در ثقلین مصداق آیه که متضمن وعده صادقه الهی است رجوع بجناب مسلک اشاعشری
وارین جناب ابوالحسنین آورده‌اند و در کتاب نهج البلاغه که بلاشبهه بلاشک
نزد جمیع شیعه اصح الکتب و متواتر است وکلام آن جناب است تفحص نمایند
که بعد آن جمله العجائب ظهور فرمود و قطع نزاع نمود ارشاد شد که اجماعه
خلفای ثلاثه و اعوان و انصار ایشانند و خود را نیز دران زمره داخل ساخت
حالا آن کلام صدق نظام را بگوش دل باید شنید و احتمالات عقل ناقص
خود را یکسو باید انداخت در نهج البلاغه مذکور است که چون عمر بن خطاب
درباب رفتن خود برای قتال اهل فارس که جمع شده بودند با جناب امیر
مشورت نیک نمود جناب امیرؑ در جواب او این عبارت فرمود ان

هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة
وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ
وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال عز اسمه
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم

فی الارض کما استخلف الذین من قبلھم ولیمکنن لھم دینھم

الذی ارتضی لھم ولیبدلنھم من بعد خوفھم امنا فاللہ منجز وعدہ

وناصر جندہ پس ولا اینہم تمسک شاہ صاحب بروایت نہ بآیت

چنانکہ قبل ازین فرمودہ اند یک نشد دو شد و ہرگاہ تمسک بروایت

فرمودند جواب این سوال حاصل شد وھو المطلوب ثانیا باوصف این

تفاوت مقال ارتکاب امری کہ از وثوق و دیانت جناب شاہ صاحب

بغیر ستکہا دور موجب حیرت و استعجاب بلکہ در حق معتقدین شان

مایہ صد گونہ ندامت و حجاب است نیز فرمودہ اند یعنی در اصل عبارت

نہج البلاغۃ آیہ استخلاف اصلا مذکور نیست جناب ایشان بنابر رونق کار

خلفائی نامدار خویش از طرف خود افزودہ اند و اصل کلام امام ہمام بدین

مدلول آیہ استخلاف باینطور ست ونحن علی موعود من اللہ واللہ

منجز وعدہ وناصر جندہ چنانچہ جناب سلطان العلما اعلی اللہ مقامہ

در بوارق از ابن ابی الحدید واو در ذیل عبارت طولانی از تاریخ طبری

کلام معجز نظام مرتضوی بدون ذکر آیهٔ مذکوره همین طور نقل فرموده

و در عهد چهار دهم و چهان بندهٔ احسان شاه صاحب تقویم کهنه در

جناب ایشان در باب هفتم صفحه ۳۴۲ تحفه در ذیل حدیث دهم

رحمهم الله علینا الخ همین کلام بلاغت نظام مرتضوی را بدون ضمیمه آیهٔ

استخلاف چنانکه مذکور شد نقل فرموده اند چنانچه بمقام مذکور می فرمایند

که موافق روایت شیعه در نهج البلاغة که نزد ایشان اصح الکتب

و متواتر است ثابت است که چون عمر بن خطاب برای دفع فتنه نهاوند خواست

که خود حرکت نماید و صحابه در مشورهٔ این کار مختلف شدند بعضی تجویز کردند

و بعضی مانع آمدند عمر بن خطاب با امیر المؤمنین مشوره نمود امیر فرمود که

ان هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثرة و لا بقلة

و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعزه حتی بلغ ما بلغ

و طلع حیثما طلع و نحن علی موعود من الله و الله منجز وعده

و ناصر جنده انتهی الحمد لله که درینجا آیهٔ استخلاف را از ما بین فقرهٔ طیبه

وتحن علی موعود من اللّٰه برداشته بجائی دیگر گذاشته اند وکلام خالص

حضرت امیر را بلا ضمیمہ آیہ مزبورہ نگاشته اند ایہم از عجائب صورتوا ند بود

بلکہ اعجاز حضرت مظہر العجائب برحق است کہ این طرز لطیف ظہور فرمود

کہ شاہ صاحب اولاً بغرض اثبات خلافت خلفائی خود از کلام مرتضوی

آیہ استخلاف را در کلام معجز نظام آنحضرت اضافہ نمودند باز باعجاز آنحضرت

این کار سازی خویش را ازیاد دادہ بنقل اصل کلام آنحضرت بلجا شدہ صنعت

سابقہ خود را نیز ظاہر فرمودند لہٰذا احسب افادہ خود شان عرصہ سیدیہم

این کلام صدق نظام مرتضوی را گوش دل پر شنید و بر اصل خود باید اشت

و احتمالات عقل ناقص خود را یکسو باید انداخت و در کلام پاک امام کہ نزد شیعہ

معصوم و نزد شاہ صاحب محفوظ است تصرف بیجا نباید ساخت کہ منجر

بہ خیانت شود و اعتماد و دیانت از دست رود شعر

من انچہ شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواہ از سخنم پند گیر و خواہ ملال

سوال یازدہم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ ششم صفحہ ۲۳۵ در ذیل حدیث تشبیہ میفرمایند

در احادیث صحیحہ اہلسنت تشبیہ ابوبکر بہ ابراہیم و عیسی و تشبیہ عمر

بنوح و موسی و تشبیہ ابوذر بہ عیسی مروی شدہ اما چون این فرقہ بہرہ از

عقل خدا داد دارند ہرگز بر مساوات این اشخاص با انبیائی مذکورین

حمل نمودہ اند مشبہ را در رتبہ خود و مشبہ بہ را در رتبہ خود داشتند انتہی بقدر الحاجت

جواب از تحفہ

شاہ صاحب بعد عبارت مذکورہ سوال در تحت ہمین حدیث تشبیہ

صفحہ ۳۹ در جواب این کلام خویش چنین دادہ اند چہارم آنکہ

تفضیل حضرت امیر بر خلفاء ثلاثہ وقتی ثابت شود ازین حدیث کہ آنہا

مساوی نباشند با انبیائی مذکورین در صفات مذکورہ یا مانند آن صفات

مذکورہ و دون ہذا النفی خرط القتاد بلکہ اگر در کتب اہلسنت تفحص واقع شود

آنقدر احادیث دالہ بر تشبیہ بانبیا کہ در حق شیخین مروی و ثابت است

در حق ہیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست و لہذا محققین صوفیہ نوشتہ اند

که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت
انتهی قطع نظر از تناقض کلامین ایشان با اثبات مساوات خلفای ثلثه با انبیای
موصوفین و عقل خداداد هم که بیچاره از نقش و افتخار دعوی آن کرده بودند
بی بهره شدند تا الله ظاهر اجناب ایشان را آنکلام خویش که در رد دعوی
نبی بنیاد عقل خداداد در باب پنجم تحفه فرموده اند یاد آمده باشد که
(عقل را در هیچ چیز از امور دینیه راه نباید و لسنت و بحکم او کار نباید کرد)
جواب شنیع تر ازین چیست که مبارک باشد و حضرت علامه صاحب عبقات
اعلی الله مقامه را درین مقام تقریریست لطیف چنانچه در نقض فقرات
تناقضی فرمایند که اینچنین تناقض و تنافت صریح و عجیب تناقض و تنافر فضیح
غریب از خصائص مخاطب فطین لبیب است که مثل آن در افادات دیگر
حضرات کمتر یافته میشود که در یک صفحه اولا امری را مورد نهایت طعن و تشنیع
میگردانند باز در همان صفحه آنرا بدل و جان خریدار میشوند فاعتبروا
یا اولی الابصار الی ان افاد و اجاد و نیز بطلان مساوات شیخین

با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند آن حسب اعتراف مخاطب والا نژاد
بلا افراط و تفاوت و تعبیر تحشم موقت استدلال و احتجاج برای اسکات اهل عناد
باکمل وجوه و ابلغ طرق آنکه ثابت شده که اولاً فهم مساوات از تشبیه علی الاطلاق
بکمال سفاهت دانسته و ثانیاً تصریح فرموده بآنکه چون این فرقه یعنی سنیه بهره
از عقل خداداد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین
حکم ننموده اند مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود داشتند الخ
و اینکلام بوجوه عدیده دلالت بر نفی مساوات شیخین با انبیا دارد پس تکذیب
تجویز و اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام از افادات خودش
بوجوه عدیده ظاهر و کمال شناعت و فظاعت آن از تحقیقات منیفه اش
واضح و باهر است پس حیرت است که آن عقل خداداد را دریجا بکدام کس
عنایت دادند که برخلاف آن زبان بلاغت ترجمان تجویز بلکه اثبات مساوات
شیخین بلکه ثلاثه درین صفات یا مانند آن کشادند

سوال دوازدهم از تحفه

شاہ صاحب در کید نود و ششم ص ۱۳۸ تحفۃ بجواب طعن شیعہ

در قصۂ آمدن ملک الموت بنابر قبض روح حضرت موسیٰ وطپانچہ زدن آنحضرت

و کور شدن چشم ملک الموت کہ در صحاح اہلسنت وارد ہست می فرمایند کہ ملک الموت

را در قبض ارواح بنی آدم دو طریقہ ہست اول طریقہ کہ با عوام خلق سلوک دارد

کہ بی تخبر و بی پرسش قبض روح می کند و نگوید کہ من ملک الموت ام اگر مرا اذن

این کار باشد بگیرم دیگر طریقہ کہ با پیغمبران بعمل می آرد کہ خود را ملک الموت وا نمایم

و مختار میکند در رفتن و ماندن و اذن قبض روح از ایشان میخواہد و بعد از

حصول اذن کار خود می کند پس در اول وہلہ ملک الموت نزد حضرت موسیٰ بر طریقہ

اول آمدہ نگفتہ کہ او ملک الموت ہست و برای قبض روح من آمدہ است

بلکہ چون او را در صورت بشری دید گمان برد کہ مبادا دشمنی باشد و ارادہ

قتل من دارد الی ان قال آمدیم بر اینکہ حقتعالے چرا ملک الموت را بوضعی

نفرستاد کہ حضرت موسیٰ در یافت می کردند کہ برای قبض روح من آمدہ است

بحکم پروردگار و این حرف و حکایت در میان نمی آمد و ضرب زدہ و قع نمی یافت

پس اسرار این معاملات که حق تعالی با خاصان خود می فرماید و با هر یکی از ایشان
برنگ دیگر سلوک می کند بسیار دقیق و باریک اند که ذهن هر کس بآن نمی رسد
لهذا محققین این قسم اسرار را حواله بعلم الٰهی نمایند و در خوض و تفتیش برهان نشوند انتهی

جواب از تحفه

شاه صاحب در صدد کتاب تحفه در ذیل التماس خمس ص ۳
جواب این تقریر بی نظیر خویش در تحکیم جواب خود درست بشبهه چنین وارد نموده
پنجم آنکه احتمال تاویل را راه ندهند و نگویند که هر چند این نص در کتب معتبره
شیعه موجود است اما تاویلی داشته باشد که ذهن ما بآن نمی رسد زیرا که
احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و شاهد جهل و نادانی
انتهی ملخصاً پس شاه صاحب که درین قصه با وصف تاویل خود رودادند
بالآخر ملجا شده آهنگ دیگر آغاز نهاده اند که اسرار این معاملات که
حق تعالی با خاصان خود میفرماید بسیار دقیق و باریک اند که ذهن هر کس
بآن نمی رسد لهذا محققین این قسم اسرار را حواله بعلم الٰهی نمایند چرا بیچاره شیعیان را

رخصت نداده‌اند که در امثال این معاملات که اسرار آنها بسیار دقیق و باریک
اند که ذهن هر کس بآنها نمیرسد حواله بعلم الهی نمایند بلکه خود مرتکب تاویل مذکوره
بشنیعه منع قطعی نمودند که احتمال تاویل را راه ندهند و نگویند که هر چند توجیه
در کتب معتبرهٔ شیعه موجود است اما تاویلی داشته باشد که ذهن ما بآن
نمیرسد زیرا که احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و نشان
جهل و نادانی انتهی همانا بسبب بعد مسافت از آنچه در صدر کتاب افاده
فرموده بود تغافلی رو داده در تدبیر دار دیگر شیعه و سد باب توجیه
تاویل شان علی الاطلاق در همچو امور نمود و من حفر بئرا لاخیه
فقد وقع فیه در عین مناظره خود مصداق این کلام خویش گردیدند
که احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و شاهد جهل و نادانی
و التزام تهافت و تناقض خود از معمولات این بزرگ است که در اکثر
مقامات این تحفه جلوهٔ ظهور دارد دیگر اینکه بنا بر انصاف می‌گذاریم و
عذری و جهی از جانب ایشان می‌آریم که هر گاه حضرت تفاوت یک دو سطر هم

این عادت خویش را گذاشته اند چنانکه قبل ازین معلوم شد پس اگر بعد این قدر

بعیده که از صدر کتاب تا کید نود و ششم ظاهر است این سر رشته را از

دست ندهد عجب نباشد جائی غور و تامل است که کجا فرق کید و فقره ما

و کجا اینقدر بعد و فاصله پس هرگاه با آن قرب طریقه معموله خویش را گذاشتند

با این بعد چرا باید گذاشت ؎

وصفِ کلام تو ازین بیش نیست   هیچ جهالت ز پس و پیش نیست

سوال سیزدهم از تحفه

شاه صاحب در باب دهم صـ ۲۴۱ تحفه در طعن قصه فدک می فرمایند

دعوی هبه از حضرت زهرا و شهادت دادن حضرت علی و ام ایمن یا حسنین

علی اختلاف الروایات در کتب اهلسنت اصلا موجود نیست محض از مفتریات

شیعه است در مقام الزام اهلسنت آوردن و جواب آن طلبیدن کمال

سفاهت است انتهی بقدر الحاجته ـ

جواب از تحفه

شاہ صاحب در کید شصت و هفتم صف ۹۵ تحفه در جواب حدیث

مروی از ابن عباس ان النبی صلعم قال لعنت ان الله قد ذوجلت

فاطمه وجعل الارض صداقها جواب این کلام خود چنین داده اند

که در کتب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول ست یا دعوی هبه آن

و درینصورت حاجت ادعا ارث و هبه خاص نبود بلکه تمام زمین را ملک خود

می فرمود انتهی و جواب دیگر در باب دوازدهم مقدمه ششم تحفه

چنین داده اند که ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه بدست خود و در

ملک خود نیاورده بلکه منع میراث یا منع هبه تمام نموده انتهی پس اگر

دعوی هبه از حضرت زهرا نشده بود حضرت ابوبکر منع آن چه طور نمود

ماشاء الله در باب هم چون مقصود دفع طعن از خلیفه زمان بود مطلقا

انکار دعوی هبه از حضرت زهرا فرموده این دعوی هبه دروغ که در کتب

اهلسنت اصلا موجود نیست) نیز نموده اند و در کید شصت و هفتم چه

غرض اصلی شاه صاحب ابطال فضیلت حضرت زهرا است مع ذلک الزامی

درین مقام و نیز در مقدمهٔ ششم عائد نموده اعتراف به ثبوت دعوی ارث

و هبه هر دو نموده اند پس اگر دعوی هبه و ارث از حضرت زهرا در مقام

الزام اهلسنت آوردن و جواب آن طلبیدن کمال سفاهت است خود

انصاف فرمایند که جواب دادن اهلسنت خصوصاً خود جناب ایشان به اثبات

دعوی هبه و ارث هر دو با وصف انکار قطعی آن چه چیز است پس کجا

درین کلام صدق نظام که دعوی هبه از حضرت زهرا در کتب اهلسنت

اصلا موجود نیست محض از مفتریات شیعه است و جای دیگر درین کلام

که در کتب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول است یا دعوی هبه آن

موازنه باید کرد هر دو را در میزان عدالت شاه صاحب باید سنجید

و علاوه بر تناقض هر دو کلام تصدیق دعوی هبه که آنرا از مفتریات

شیعه نموده بودند خود از زبان مبارک جناب ایشان باید شنید

پس در حقیقت این دعوی صحیح و ادعای صریح از مفتریات کسی نیست بلکه

امر حق بود که اول آنرا بمقتضای مصلحت معلوم پوشیدند و در صدد انکارش

اگر دندو بالآخر براه عنایت و محبت که با حضرت سیدہؑ داشتند مصلحت در

اظہار امر حق ویدند —

جز صاحب تحفہ کہ کلین باشد و باصبر یکیام ندیدم و دو ہوا و شنیدہ باشند

سوال چہاردہم از تحفہ

شاہ صاحب در باب ششم بحث نبوت صفحہ ۲۵۲ تحفہ در ذکر

غلو ہائی شیعہ می فرمایند غلو چہارم آنکہ گویند انبیا پسر و حضرت امیر

خواہند بود و ایشان پیش انبیا خواہند رفت در روز قیامت

وتمسک ایشان روایت محمد بن یعقوب کلینی ہست در کافی عن ابی الصباح

الحلوانی عن ابی جعفر قال قال امیر المومنین علیہ السلام لا یتقدمنی

الا احمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم و نیز روایت فضل بن شاذان

در کتاب القائم عن صالح بن حمزہ عن الحسن بن عبد اللہ عن ابی عبد اللہ

قال قال امیر المومنین علیہ السلام علی منبر الکوفہ وما

یتقدمنی الا احمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم وان جمیع الملائکۃ

دالرسل دالروح خلقنا انتهی وعلی این دو اثر نیز روایات بسیار

درین مضمون ساختہ اند لکن همه مخترع ومفتری الی ان قال واین اخبار

احاد که غیر از کذاب چند آنها را کسی نخواند اند درین مطالب عمده که معاب

عقائد اند چگونه کفایت توانند کرد انتهی عبارته بقدر الضرورة

جواب از تحفه

شاه صاحب جواب این کلام در بیان مقام بعید از چند سطر در باب پنجم

ص ۲۵۵ تحفه چنین داده اند که امت مصطفویه بالاجماع پیش

از همه امم در بهشت داخل خواهند شد و هر نبی همراه امت خود خواهد بود تا از

گذرگاه تنگ پل صراط آنها را بگذرانند پس این امت را پیش از انبیا به تبعیت

پیغمبر خود دخول بهشت نصیب خواهد شد انتهی مقام انصاف است که

اولاً در غلو چهارم پسر بودن حضرات انبیا و پیش رفتن حضرت علی مرتضی

را انکار بحث نموده و روایاتی که درین مضمون وارد است همه آنها را اخبار

احاد و مخترع و مفتری و رواة آنها را کذاب گفته از انجمله ثقة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی است

علیه الرحمه کذاب چند فرموده این نغمه دیگر هم برین طنبور افزوده اند
که این چهار امام درین مطالب عمده که امهات عقاید اند چگونه کفایت
توانند کرد و شما انبیا در ابتدائی غلو نجیم که چندان تفاوتی از قول اول ایشان
ندارد و همچنین مضمون پسرو بودن انبیا و بیش رفتن این امت را محض دخول بهشت
و طلاقت لسانی خود بهما افشا و تحیری و انشا اگرچه ضعیف هم باشد باین
بشارت ادا نموده اند که این امت را پیش از انبیا به تبعیت پیغمبر خود دخول
بهشت نصیب خواهد شد بین قطع نظر از نقص کلام که امر معمولی است تعریض
بآن در هرجا فضول که مقتضای حال است و ترک عادت محال از حضرت
صاحب صاحب و معتقدین شان پوشیده نیست که اگر حضرت امیر در عقیده جماعت
ایشان از احاد این امت هم که متقی و فاسق و مومن و منافق نه بریک طریق
بلکه چند فریق خواهند بود کمتر و بمقدار تر بوده اند که این امت به تبعیت
حضرت پیغمبر پیشتر از دیگر انبیا به بهشت روند اما حضرت امیر به تبعیت حضرت پیغمبر
هم دخول بهشت نصیب شود سبحان الله ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

آخر المقاله فی خاتمة الرساله

لله الحمد بر آن چیز که منظور است و لم آمد از تحفهٔ آن فاضل نحریر پدید
اینک بخدمت شریف حضرت مخاطب والا مناقبش گزارش است که تحفه
بالهام ربانی درین ضعف و ناتوانی که چون مور ضعیف بوده کار سلیمانی
نموده این تحفهٔ جدید وار تحفهٔ فریقین شاه صاحب را آورده پیشکش حضرت
مخاطب خصوصاً و دیگر حضرات اهلسنت عموماً نموده میگوید که این هدیه
فقیر را قبول فرمایند و تعریضی که بر دیگر اجوبهٔ تحفه نموده اند نمایند که چه
سوال و چه جواب همان شاه صاحب است مع وقوع رد درین را آنچه
الموج ان درحقیقت مع اختلافات هست وقوع آن فی الواقع فقیر مولف
و مولف والاصفات پیش از پیدا در گذشته و بتوجه تمام متوجه گشته این
تحفهٔ منقلبه که مصداق جعلنا عالیها سافلها است بچشم غور بال
ملاحظه فرمایند و بلا تکلف تصدیق دعوی حقیر نمایند که این دعوی مثل دعوی شاه صاحب
نیست که آنچه درین تحفه نوشته شود از کتب شیعه نوشته شود و کتب اهلسنت

را دخلی نباشد با اینهمه مقابلات بسیار نقض این عهد و تکذیب این وعده بعمل آمد
و اگر احدی از اذکیاء اهلسنت را بجوش حسن عقیدت جناب شاه صاحب
هوس توجیه و تاویل اقوال مختلفه ایشان آماده تحریر جواب این رساله کند باید که
خود را از حمایت بیجا و تعصب ناروا یکسو داشته سخنهای سنجیده و توجیهات
پسندیده نگارد و از حرفهای مفت و تاویلات بارده رکیکه خود را
باز دارد و کلام محرر جواب با صواب پیش اولی الالباب قابل التفات و خطاب نخواهد بود
بالجمله التماس سخیف از عقلای زمانه و مصنفین فرزانه غیر ازین نیست که این
اختلافات شاه صاحب را که درین وجیزه وانموده ایم بنظر تعمق ببینند
و از خرمن افادات جناب شان ازین جنس خوشه های متکاثره بچینند و با
تعصب و اعتساف براه انصاف گویند که هر که بنقض نقیض خود و مقصد [illegible]
تهافت و تناقض باشد او را زیبا است که همچو نسبت بعلمای شیعه طعنهای
همچو نوع مثل تهافت و تناقض و کذب و دروغ نموده سینه و جگرها بخنجر خراشد
آری اینهم حوصله همین بزرگ است که انچه خود دارد نسبت بدیگران می آرد

چنانچه در مقولهٔ پانزدهم تحفه در حق علمای شیعه میفرمایند که از طرف
مذهب این عجزیان برمی خیزد و آبروی ایشان بر خاک ذلت می ریزد
و در باب پنجم تحفه افاده می نمایند که قاعدهٔ دروغگویانست که اگر از ایشان
بالقصد و بالاصالة روایت مخالف عقیدهٔ ایشان درخواست می کنیم ابا می کنند
و چون بتقریب دیگر همان روایت را ادا کنند چیزی که کذب ایشان باشد
ظاهر میشود و در باب ششم تحفه میفرمایند و این قسم تهافت و تناقض در
مذهب هلال بن ابی برده از سرپا است و شیخ ابن بابویه در این علت تمام
همراست و همچنین در جاهای بسیار غیبت علمای کبار از جناب ایشان سر زده
که احصار آن درین وجیزه دشوار است و این شواهد ثلاثه که بطور نمونه از
از بسیار از تحفه ذکر کرده ایم مالم ترین تهاست و چون غیبت عموماً
حرام است خصوصاً غیبت اکابر دین علی الخصوص بتوهین و تهجین لهذا اندیشهٔ
آن بود که بانتقام شناعت این بزرگان از اشتغال طبع خدمت شاه صاحب
زیاده تر از آنچه نسبت باین حضرات فرموده اند مرتکب امری خلاف عادت

و وضع شوم دا این عذر معقول نزد ارباب انصاف مقبول باشد اما
چون اکثر آنها به کف لسان و ضبط خامه پرداخته اکتفا بر نقل سبب هر سه نفر به
تعجیب شما مصاحب بعنوانی مشهور که مایل بین تبدلات ساخته می گویم
تا بپاید ایزدی تعالف و تناقض کلمات طیبات جناب ایشان با عقاید التزام
اختصار کرات و مرات در بین وجیزه باثبات رسیده خود مصداق است
سخنهای پریشان خود گردیده اند که از هر طرف کذب این محض بیان
بر خیزد و آبرو می دروغگویان بر خاک مذلت میریزد زیرا که قاعده
دروغگویانست که اگر از ایشان بالقصد و الاصاله روایت مخالف
عقیده ایشان درخواست می کنم ابا می کنند چنانچه روایت دعوی
فدک از حضرت زهرا از ایشان درخواست کردم ابا کردند و چون
بتقریب دیگر همان روایت را ادا کنند چیزیکه کذب ایشان باشد ظاهر شود
چنانچه بتقریب بطلان صداق آن معصومه همان روایت دعوی هبه
بلکه ارث هم ادا کردند و چیزیکه کذب ایشان باشد ظاهر شد و همچنین گردید است